

در حالی که مالیات‌دهندگان آمریکایی هزینه بلندپروازی‌های ناتباهو را می‌پردازند، ترامپ و خانواده‌اش به بهانه جنگ، جیب مردم آمریکا را زده و به توسعه کسب‌وکار جدید مشغولند. «پیت بودج»، وزیر ترابری سابق آمریکا روز شنبه (۳۰ تیر ۱۴۰۵) در مصاحبه با «فاکس نیوز» به سیاست‌های نظامی ترامپ تاخت و گفت: «پول مالیات ما به جنگی بی‌نتیجه می‌رود که در بهترین حالت و سناریو، وضعیت ما را بدتر از قبل خواهد کرد»؛ در مقابل مالیاتی که آمریکایی‌ها می‌دهند، دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور تاجرپیشه ایالات متحده و نزدیکانش به بهانه جنگ با ایران بیش از ۲۶ میلیارد دلار پول به جیب زدند که از چشم رسانه‌های آمریکایی دور نماند. تحقیقات روزنامه آمریکایی «واشنگتن‌پست» نشان می‌دهد که «دونالد ترامپ جونیور» و «ریک ترامپ» از سال ۲۰۲۳ مشغول سرمایه‌گذاری در حوزه پهپاد، هوش مصنوعی، رباتیک و فناوری‌های دفاعی هستند؛ سرمایه‌گذاری که همزمان با تغییر اولویت‌های نظامی ترامپ، میلیاردها دلار به حساب خانواده تاجرپیشه سرازیر کرد. بر اساس تحقیقات به عمل آمده، فرزندان ترامپ حداقل در ۱۵ شرکت تأسیسات دفاعی سهام دارند که پنتاگون موظف به خرید تسلیحات و خدمات از آن شرکت‌ها شده است؛ نیروی هوایی ایالات متحده نیز مدتی است وادار به خرید تعداد نامشخصی پهپاد رهگیر از شرکت «پاوروس» شده، شرکتی مستقر در «فلوریدا» که بخشی از سهام آن متعلق به دونالد ترامپ جونیور و اریک ترامپ است.

«ریچارد پینتر»، وکیل ارشد اسبق کاخ سفید و مسئول دفتر اخلاق این کاخ در دوران «جورج دبلیو بوش» با انتقاد از این وضعیت، گفت: «کشور تحت فشار زیادی برای خرید از پسران رئیس‌جمهور است، این اولین خانواده یک رئیس‌جمهور خواهد بود که از جنگ پول ریایی به دست می‌آورد؛ جنگی که او رضایت نکرده و برای آن دریافت نکرده است». ثروت‌اندوزی خانواده ترامپ در حالی است که «هری ترومن» سی‌وسومین رئیس‌جمهور آمریکا حتی در دوران بازنشستگی‌اش اجازه نداد هیچ کسب‌وکاری از نام برند بسازد. «جورج دبلیو بوش» نیز قبل از تصدی ریاست‌جمهوری، سهام شخصی خود را واگذار کرده، در پهریز از ثروت‌اندوزی حین تصدی منصب ریاست‌جمهوری با حفظ

ظاهر در این خصوص یک روال همیشگی است که خانواده ترامپ آن را زیر پا گذاشته و نسبت به آن متعهد نیستند.

مدیرعامل «لاکید ما رتین»:

برای فروش تسلیحات نیاز به «ترامپ» و «جنگ» داریم
اندیشکده آمریکایی «کوپینسی» در گزارشی با عنوان «پنج نمونه شرم‌آور از فرصت‌طلبی و کاسبی از جنگ علیه ایران» نوشت که همزمان با تهدید آتش‌پس شکننده میان ایران و آمریکا بر سر تنگه هرمز، بسیاری در آمریکا به‌دنبال سود بردن از جنگ هستند؛ «جیم تایلکت»،

نگاهی به پاسخ رهبر انقلاب به نامه پیعت دبیر کل و رزمندگان حزب‌الله لبنان

حضرت آیت‌الله‌العلمی امام سیّد مجتبی حسینی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در پاسخ‌به نامه اعلام بیعت و وفاداری دبیر کل و رزمندگان مؤمن و شجاع حزب‌الله، با اشاره به پیشگامی حزب‌الله لبنان در مبارزه با دشمن صهیونیستی و الهام‌بخشی آن، برای ملت‌های آزاده جهان در رهایی از ظلم استکبار جهانی، بر استمرار سیاست راهبردی ایران در دفاع از مجاهدان لبنان تأکید و خاطرنشان کردند: جمهوری اسلامی ایران، حفظ تمامیت ارضی لبنان و رفع کامل و بدون قید و شرط تجاوز رژیم صهیونیستی را به‌عنوان شرط اول تقاهم‌نامه پایان جنگ تحمیلی با امریکای متجاوز قرار داده است.

رسانه KHAMENEIR یه همین مناسبت در یادداشتی به قلم دکتر مسعود اسداللهی، تحلیلگر ارشد مسائل منطقه، نگاهی به پاسخ رهبر انقلاب به نامه بیعت دبیر کل و رزمندگان حزب‌الله لبنان داشته است.

پاسخ حضرت آیت‌الله سیّد مجتبی حسینی خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی، به نامه بیعت دبیرکل و رزمندگان حزب‌الله لبنان پس از شهادت امام شهید (اعلی‌المرقاه) ۴ مرداد ۱۴۰۵، منتشر شد.

خود این نامه حزب‌الله و پاسخ رهبر معظم انقلاب نشان‌دهنده نکته‌ای است؛ به این معنا که پیوند حزب‌الله با ایران فقط پیوند یک گروه مقاومت با کشوری که از آن حمایت می‌کند نیست، بلکه بسیار فراتر از آن است. این پیوند فقط یک پیوند راهبردی سیاسی نیست، بلکه پیوندی عمیق، فکری، دینی، مذهبی و ایدئولوژیک است که پیوند یک گروه مقاومت با کشور حامی را بسیار غنی‌تر می‌کند.

این رزمندگان و دبیرکل محترم حزب‌الله در شرایطی این پیام را فرستادند که مخالفان و دشمنان حزب‌الله - چه آمریکا و اسرائیل و کشورهای عربی، و چه جریان‌های داخل لبنان که همواره مخالف مقاومت بوده‌اند و سابقاً به گروه‌های «۱۴ مارس» معروف بودند - در یک‌سال‌ونیم تا دو سال اخیر تصور می‌کردند بهترین فرصت برای تضعیف حزب‌الله و حتی، اگر ممکن باشد، نابودی آن فراهم شده است؛ به این صورت که پیوسته آنان را متهم می‌کردند: شما مزدور ایران هستید و به‌خاطر منافع ایران به‌سه جنگ اقدام می‌کنید و اتهاماتی از این دست.

ترامپ با «جنگ طلبی» جیب آمریکایی‌ها را زد



مدیرعامل شرکت تسلیحاتی «لاکید مارتین» ترامپ و دولت او را تحسین و ستایش می‌کنند که «فرصت طلایی» برای صنعت جنگ‌افزار فراهم کرده است. بر اساس گزارش اندیشکده آمریکایی، تایلکت صراحتاً اشاره کرد که برای فروش تسلیحات و حفظ چرخه مالی نیاز به «جنگ» بود و ترامپ این فرصت را فراهم کرد.

برنی سندرز: جنگ با ایران بر پایه یک دروغ آغاز شد
«برنی سندرز»، سناتور ایالت «ورمات» چندی پیش با انتقاد از جنگ‌افزوری ترامپ گفت: «ادعایی که برای توجیه جنگ علیه ایران را

دفتر اخلاق دولتی آمریکا اخیراً فرم‌های افشای مالی سالانه را از ترامپ و معاون رئیس‌جمهورش، «جی‌دی ونس»، منتشر کرده؛ بر اساس گزارش این دفتر، یک سند ۹۲۷ صفحه‌ای تمام دارایی‌ها و درآمد گزارش‌شده ترامپ برای سال ۲۰۲۵ را به تفکیک شرح می‌دهد که شامل بیش از ۱.۴ میلیارد دلار از سرمایه‌گذاری‌های ارز دیجیتال خانواده‌اش می‌شود؛ سرمایه‌گذاری که متأثر از اخبار جنگ یا صلح، افزون یا کم می‌شود.

گزارش‌ها حاکی از آن است که سرمایه‌گذاری روی دارایی‌های دیجیتال یکی از بزرگ‌ترین بخش‌های درآمد ترامپ را تشکیل می‌دهد و در حال پیشی گرفتن از امپراتوری املاک و مستغلات است که ترامپ از پدرش به ارث برده؛ به عبارتی مشروح، ترامپ با انتشار پیام‌های متناقض از جنگ و صلح موجب «سقوط» یا «صعود» سهام و ارز دیجیتال می‌شود؛ از این رو به کمک تروث سوشال بازار را در دست گرفته است.

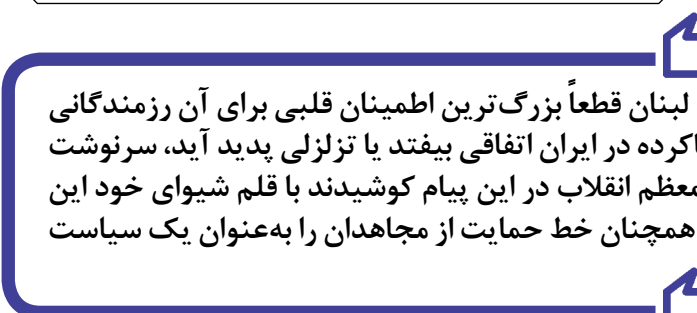
تروث سوشال و در آمدزایی

تأثیر تروث سوشال بر افزایش یا کاهش سهام و نرخ ارز دیجیتال موجب شد تا شرکت مالک شبکه اجتماعی تروث سوشال که سهامدار اصلی خانواده ترامپ است، در ازای صد هزار دلار، امکان دسترسی مشتریان را به محتوای پست‌های ترامپ، در یک بازه کوتاه قبل از انتشار عمومی، فراهم می‌کند!

در همین زمینه، وب‌گاه آمریکایی «The Intercept» به طعنه نوشت: با قیمت فوق‌العاده پایین فقط ۱۰۰۰۰۰ دلار در ماه، تروث سوشال همیشه متناقض‌نما، اکنون دسترسی مستقیم به‌مهم‌ترین پست‌های خود - یا به‌قول خودشان، «حقایق» - را به‌والاستی می‌فروشد.

این یک مسیر سریع‌السیر برای دستیابی به اظهارات و داده‌های رئیس‌جمهور ایالات متحده و سایر مقامات دولتی است، پیش از آن که ما مردم عادی «سطح پایین» به آن برسیم؛ اظهاراتی که پتانسیل قابل‌توجهی برای حرکت دادن بازارهای مالی دارند در اختیار افراد ثروتمند قرار می‌گیرد.

در حالی که آمریکایی‌ها ریز بار مالیات کمر خم کرده‌اند و هر روز بهای بیشتری برای بنزین می‌پردازند، ترامپ به بهانه جنگ، مشغول ساخت امپراتوری خانواده‌گی است؛ امپراتوری که با جنگ توسعه می‌یابد.



انقلاب به حزب، رزمندگان و رهبری آن می‌دهند که خیالشان راحت باشد. هرچند ایران در این جنگ ۱۲ روزه و جنگ رمضان به‌شدت درگیر دو جنگ ناجوانمردانه شد، ضربات زیادی محتمل شد و بزرگاری را از دست داد که در رأس آنان امام شهیدمان بود، اما کوچک‌ترین تغییر، عقب‌نشینی یا خللی در اراده و اهداف انقلاب پدید نیامده است؛ تا خیال آن رزمندگان راحت باشد که این پشتیبانی همچنان در حمایت از حزب‌الله لبنان، حمایت از لبنان و حمایت از مظلومان ثابت و استوار باقی مانده است. این قطعاً بزرگ‌ترین اطمینان قلبی برای آن چهره‌گانی است که همواره نگران ایران هستند؛ نگران اینکه اگر خدای‌ناکرده در ایران اتفاقی بیفتد یا تزلزلی پدید آید، سرنوشت گروه‌های مقاومت در معرض خطرات بزرگی قرار گیرد. رهبر معظم انقلاب در این پیام کوشیدند با قلم شیوای خود این اطمینان را بدهند که در این باره خیالشان راحت باشد؛ ایران همچنان خط حمایت از مجاهدان را به‌عنوان یک سیاست راهبردی ادامه خواهد داد.

لیبرال‌دموکراسی؛ تمدن مسکن‌ها

دکتر حسن خلیل خلیلی

تمدن مدرن غرب را نمی‌توان فقط با تعداد ماهواره‌ها، سرعت اینترنت، قدرت موشک‌ها یا پیشرفت‌های پزشکی آن سنجید. پرسش مهم‌تر این است که این تمدن با همه قدرتش با «خود انسان» چه کرده است؟ چرا انسانی که امروز بیش از هر زمان دیگری بر طبیعت مسلط شده، هنوز بر اضطراب، تنهایی، بی‌معنایی، مصرف‌زدگی و بے‌سپاری از بحران‌های اخلاقی و اجتماعی خود مسلط نشده است؟ چرا هرچه ابزار ارتباط بیشتر شده، احساس تنهایی لزوماً کمتر نشده و هرچه امکانات زندگی افزایش یافته، رضایت از زندگی الزماً افزایش نیافته است؟ شاید پاسخ را باید در تفاوت میان «درمان» و «تسکین» جست‌وجو کرد. درمان، سراغ علت بیماری می‌رود؛ اما تسکین، درد را قابل تحمل می‌کند. ممکن است بیماری سال‌ها با مسکن اداره شود، بی‌آنکه بیمار واقعاً درمان شده باشد. مسئله‌ای که در این‌جا درباره لیبرال‌دموکراسی مطرح است، دقیقاً همین است: آیا این نظام توانسته است ریشه بحران‌های انسان مدرن را درمان کند یا عمدتاً سازوکارهایی برای مدیریت و تحمل آنها به وجود آورده است؟

البته نباید از ابتدا دچار ساده‌سازی شد. لیبرال‌دموکراسی و سرمایه‌داری یک مفهوم نیستند؛ یکی عمدتاً یک نظم سیاسی - حقوقی و دیگری یک نظم اقتصادی است. حتی در سنت لیبرالی، گرایش‌های متفاوتی وجود داشته و خود متفکران غربی نیز بارها نسبت به پیامدهای سرمایه‌داری و فردگرایی هشدار داده‌اند. پژوهش‌های فلسفی معاصر نیز نتولپیرالیسم را در پیوند میان نهادهای لیبرال، سرمایه‌داری، دموکراسی محدود و دولت رفاه بررسی می‌کنند. بنابراین، بحث بر سر نفی یا جغرافیا یا انکار تمام دستاوردهای غرب نیست؛ بحث بر سر یک پرسش بنیادی‌تر است: وقتی آزادی سیاسی و حقوقی درون نظامی اقتصادی عمل می‌کنند که سود، رقابت و انباشت سرمایه در آن نقش محوری دارند، آیا این سازوکارها به‌تنهایی می‌توانند پیامدهای همان نظم را از میان ببرند؟ سرمایه‌داری توانسته است ثروت عظیمی تولید کند، اما تولید ثروت به خودی خود مساوی با تحقق عدالت نیست. اگر معیار اصلی موفقیت اقتصادی، افزایش تولید، مصرف و سود باشد، طبیعی است که انسان نیز در معرض تبدیل شدن به «مصرف‌کننده» و «نیروی کار» قرار گیرد. مسئله فقط این نیست که نفز ثروتمندتر و دیگری فقیرتر است؛ مسئله عمیق‌تر است: آیا انسان برای اقتصاد است یا اقتصاد برای انسان؟ آیا ارزش انسان از آن چیزی که تولید می‌کند و می‌خرد و می‌فروشد ناشی می‌شود یا انسان پیش از آنکه تولیدکننده و مصرف‌کننده باشد، دارای کرامت ذاتی است؟

در این‌جا یک تناقض مهم شکل می‌گیرد. نظامی که برای افزایش قدرت خرید انسان تلاش می‌کند، اگر همزمان او را به مصرف بیشتر وابسته کند، آیا واقعاً او را آزادتر کرده است؟ اگر انسان برای تأمین نیازهایی که خود نظام اقتصادی دائماً در او ایجاد می‌کند، ناچار شود بیشتر کار کند، بیشتر وام بگیرد، بیشتر مصرف کند و بیشتر نگران آینده باشد، باید پرسید این چه نوع آزادی‌ای است؟ آزادی فقط داشتن امکان انتخاب میان چند کالا و چند سبک زندگی نیست؛ آزادی پیش از آنکه در بازار معنا پیدا کند، باید در نسبت انسان با خواسته‌های خودش معنا پیدا کند. همین‌جا مفهوم «فردگرایی» اهمیت پیدا می‌کند. فردگرایی لزوماً به معنای خودخواهی نیست و نمی‌توان هر دفاعی از حقوق فردی را معجزه کرد. مسئله زمانی آغز می‌شود که فرد به آخرین مرجع تعیین ارزش تبدیل شود؛ یعنی انسان نتواند در انتخاب سبک زندگی، بلکه در تعیین حقیقت و خیر نیز خود را بی‌نیاز از هر مرجع مثالی بداند. آنگاه پرسش دشواری پدیدار می‌شود: اگر خواست من معیار نهائی است، چه چیزی مرا موظف می‌کند که در برابر خواست دیگری از خود بگذرم؟ اگر لذت من معیار باشد، چرا باید فداکاری کنم؟ اگر منفعت من اصل باشد، چرا باید بخشی از منفعت خود را برای عدالت کنار بگذارم؟ و اگر آزادی من بالاترین ارزش باشد، چه چیزی آزادی مرا در برابر معیار متوقف می‌کند؟

اینجاباست که بحث از اقتصاد به انسان‌شناسی منتقل می‌شود. مشکل اصلی شاید فقط سرمایه‌داری نباشد؛ شاید مسئله، تصویری باشد که تمدن مدرن از انسان ساخته است. انسانی که باید آزاد باشد، انتخاب کند، مصرف کند، موفق شود و خوش را برساند؛ اما کمتر به او گفته می‌شود که «برای چه» باید زندگی کند. تمدنی که درباره چگونگی زندگی کردن هزاران دست‌ورعمل دارد، اما درباره چرایی زندگی پاسخ‌محشترک و متعالی ارائه نمی‌کند، ممکن است انسان را در مهارت زندگی توانمند کند، اما الزاماً به او معنای زندگی نمی‌دهد.

این مسئله را در خانواده بهتر می‌توان دید. با روان‌شناسی می‌توان مهارت ارتباطی آموزش داد، با مشاوره می‌توان تعارض را مدیریت کرد و با سیاست‌گذاری می‌توان بخشی از مشکلات اقتصادی خانواده را کاهش داد. اینها همه لازم‌اند، اما کافی نیستند. خانواده فقط یک قرارداد میان دو فرد برای تأمین نیازهای متقابل نیست. اگر تعهد، فداکاری، مسئولیت و وفاداری از درون خانواده خارج شوند، هیچ تکنیکی نمی‌تواند جای آنها را پر کند. حتی در ادبیات انتقادی معاصر درباره نتولپیرالیسم نیز نسبت میان منطق بازار و نهاد خانواده، از منظرهای مختلف مورد بحث قرار گرفته است. مسئله اینجاست که وقتی منطق «سود و زیان» به تدریج به منطق غالب زندگی تبدیل شود، آیا می‌توان انتظار داشت روابط انسانی از این منطق مصون بمانند؟

حقوق نیز از همین زاویه قابل تأمل است. سال‌ها مواجهه با پرونده‌های حقوقی و کیفری، یک پرسش را نمی‌تواند از ذهن حقوقدان کنار بزند: آیا هر آنچه قانونی است، الزماً عادلانه نیز هست؟ پاسخ روشن است؛ قانون می‌تواند قانونی باشد، اما عادلانه نباشد. بنابراین، یک پرسش بالاتر از «آیا این رفتار مطابق قانون است؟» وجود دارد و آن اینکه «این قانون در خدمت چه غایتی است؟» اگر حقوقی از عدالت و اخلاق جدا شود و صرفاً به مجموعه‌ای از قواعد برای تنظیم رفتار اجتماعی تبدیل شود، ممکن است به جای اصلاح یک نظم نا عادلانه، حافظ آن نظم شود. قانون برای جامعه ضروری است، اما عدالت را نمی‌توان صرفاً از شمارش مواد قانونی استخراج کرد.

در سیاست نیز وضع کمابیش همین است. انتخابات می‌تواند ابزار مهم مشارکت سیاسی باشد، اما رأی اکثریت به تنهایی پاسخ همه پرسش‌های مربوط به عدالت و حقیقت نیست. اگر اکثریت بتواند هر چیزی را صرفاً به دلیل اکثریت بودن خود عادلانه کند، دیگر باید پرسید مرز اخلاقی کجاست؟ آیا هر تصمیمی که از صندوق رأی بیرون بیاید، الزماً اخلاقی است؟ اگر چنین باشد، حقیقت نیز باید تابع شمارش آراء شود؛ در حالی که حقیقت با رأی‌گیری ایجاد نمی‌شود. از همین‌جا تفاوت میان «آزادی» و «حقیقت» اهمیت پیدا می‌کند. انسان آزاد است، اما آزادی او اگر از مسئولیت و حقیقت جدا شود، می‌تواند به اسارت در برابر خواسته‌های خود تبدیل شود. انسان ممکن است آزاد باشد هرچه می‌خواهد مصرف کند، اما اگر نتواند در برابر میل خود «نه» بگوید، آیا واقعاً آزاد است؟ ممکن است آزاد باشد هر سبک زندگی را انتخاب کند، اما اگر هیچ معیاری برای تشخیص خیر از شر نداشته باشد، این آزادی چگونه باید او را به سعادت برساند؟

در این نقطه است که نقد تمدن مدرن غرب نباید به نفی علم و فناوری یا دشمنی با عقلانیت تبدیل شود. مسئله این نیست که علم بد است یا فناوری باید کنار گذاشته شود. مسئله این است که علم «بزار» است و ابزار، بدون غایت، درباره مقصد چیزی نمی‌گوید. علم می‌تواند به ما بگوید چگونه قدرتمندتر شویم، اما به‌تنهایی نمی‌تواند بگوید آیا آن قدرت را برای عدالت به کار ببریم یا سلطه. فناوری می‌تواند توانایی انسان را افزایش دهد، اما نمی‌تواند به‌تنهایی تعیین کند که این توانایی در خدمت چه چیزی قرار گیرد.

اینجابست که توحید، صرفاً به عنوان یک گزاره اعتقادی، بلکه به عنوان یک مبنای انسان‌شناختی و تمدنی، معنای دیگری پیدا می‌کند. در نگاه توحیدی، انسان نه مالک مطلق جهان است و نه موجودی رهاشده در جهانی بی‌غایت؛ او عبد خداست و همین عبودیت، برخلاف تصور اولیه، می‌تواند معنای عمیق‌تری از آزادی به او بدهد. آزادی از بندگی سرمایه، قدرت، شهرت، مصرف و خواسته‌های بی‌پایان، اگر انسان بنده خدا باشد، نباید بنده سرمایه و قدرت شود؛ اما همه انسان‌ها در برابر خداوند دارای کرامت‌اند، ثروت نمی‌تواند معیار ارزش انسان و قدرت نمی‌تواند معیار حق باشد. در این نگاه، عدالت یک قرارداد موقت اجتماعی نیست؛ یک تکلیف اخلاقی و الهی است. در ادبیات اسلامی نیز پیوند میان توحید، کرامت انسان و عدالت اجتماعی به‌عنوان یک مبنای مهم مورد تأکید قرار گرفته است.

در چنین منظومه‌ای، اقتصاد باید در خدمت انسان باشد، نه انسان در خدمت اقتصاد؛ سیاست باید در خدمت خیر عمومی باشد، نه پوشش منافع صاحبان قدرت؛ حقوق باید در مسیر عدالت حرکت کند، نه اینکه صرفاً نظم موجود را حفظ کند؛ و علم باید در خدمت حقیقت و سعادت انسان قرار گیرد، نه اینکه تنها به ابزاری برای افزایش قدرت و ثروت تبدیل شود. تفاوت اصلی شاید در همین یک نقطه خلاصه شود: تمدن مادی غرب می‌کوشد انسان را با شرایط موجود سازگار کند؛ تمدن توحیدی می‌کوشد شرایط زندگی را با حقیقت انسان سازگار سازد. بنابراین، پرسش امروز بشر فقط این نیست که چگونه دردهای خود را کمتر کنیم. پرسش بزرگ‌تر این است که چرا این دردها ایجاد شده‌اند. اگر برای تنهایی، سرگرمی، برای اضطراب، دارو؛ برای فروپاشی خانواده، مشاوره؛ برای فقر، بارانه؛ برای بحران اقتصادی، تزریق نقدینگی و برای نارضایتی اجتماعی، یک سیاست کوتاه‌مدت بسازیم، ممکن است جامعه را اداره کنیم، اما آیا آن را درمان کرده‌ایم؟

شاید مشکل تمدن جدید کمبود راه‌حل نباشد؛ کمبود پرسش باشد. تمدنی که برای هر درد، یک مسکن تازه تولید می‌کند، ممکن است بسیار پیشرفته باشد، اما پیشرفت الزماً به معنای سلامت نیست. ممکن است بشر هر روز قدرتمندتر شود، اما اگر نداند این قدرت را برای چه می‌خواهد، همچنان در همان پرسش نخست باقی بماند: انسان برای چه زندگی می‌کند؟

مسئله تمدن آینده، تولید مسکن‌ها مؤثرتر نیست؛ جرأت باگشت به سراغ علت بیماری است. باید دوباره درباره انسان، حقیقت، آزادی، عدالت و غایت زندگی پرسش کرد. تا زمانی که انسان را درست نشناسیم، بعد است بتوانیم جامعه را درست بسازیم؛ و تا زمانی که مقصد را نشناسیم، هر چقدر هم سریع حرکت کنیم، تضمینی نیست که به مقصد درست برسیم. شاید مسئله امروز بشر، کمبود مسکن نیست؛ فراوانی معنای درمان است.